

### « جلسه دوم: فتح مکه و آغاز مشکلات در جامعه اسلامی »

#### ۱. فتح مکه آغازی بر مشکلات جامعه اسلامی

ابوسفیان شهادتین را گفت اما این نه پایان کار که آغاز کار بود. اگر به من بگویند شهادتین ابوسفیان پایان زندگی سیاسی ابوسفیان است من عرض خواهم کرد هرگز! اگر بگویند این نقطه شروع است می گویم موافقم. حتی با اینکه بگویند با شهادتین گفتن ابوسفیان، زندگی تاریخی اش به عنوان شیخ قریش که دشمن پیامبر بوده و به دنبال قتل پیامبر بوده است تمام شده است نیز مخالفم! **زندگی تاریخی ابوسفیان تازه آغاز شد.** یک اشتباهی رواج دارد که گفته می شود تمام مشکلات از سقیفه شروع شد. این ساده انگارانه است و از حقیقت دور است؛ **سقیفه معلول مشکلاتی بود که پیش از آن به وجود آمده بود نه علت آنها.** همه شنیده ایم که فتح مکه فتح الفتوح است اما من می گویم مشکلات از فتح مکه شروع شد، نه به دلیل فتح مکه بلکه به دلیل ورود ابوسفیان به عنوان یک جریان اجتماعی در بافت نخبگان جامعه اسلامی. **ابوسفیان یک فرد نیست یک جریان است، یک جریان اجتماعی است که اعتقاد به نبوت پیامبر ندارد.** آنها عقیده داشتند که پیامبر جای شمشیر و تزویر را عوض کرده است، تا قبل از پیغمبر با شمشیر قدرت به دست می آمد و الان با تزویر است که قدرت ایجاد میشود. با فتح مکه این جریان وارد جامعه اسلامی شد، البته همه یکجا وارد نشدند، برخی مثل خالد بن ولید و عمر بن عاص زودتر شهادتین گفتند یعنی بعد از جنگ خندق و پس از فتح مکه، برخی مثل معاویه بن ابی سفیان پس از فتح مکه شهادتین گفتند و معاویه نسبت به پدرش معترض بود که چرا شهادتین گفته است اما متوجه شد راه درست این است و باید چنین کاری کرد.

#### ۲. انشقاق اجتماعی در جامعه اسلامی مکه

##### ۲.۱. ورود امویان به جامعه اسلامی و شکل گیری دو جریان موافق و مخالف ایشان

حالا با ورود امویان به جامعه اسلامی، چه اتفاقی در جامعه نخبگان اسلامی (اصحاب پیغمبر) رخ داده است؟ تا پیش از فتح مکه جامعه اصحاب پیغمبر هم وحدت حقیقی دارد و هم وحدت اعتباری. وحدت حقیقی یعنی وحدت نظر، وحدت اعتباری یعنی وحدت خطر. وقتی ما با یکدیگر هم عقیده باشیم و در مسیر زندگی راهی مشترک باشیم دارای وحدت حقیقی هستیم اما اگر هم عقیده نبوده و در اثر یک حادثه ای درون موقعیت مشترکی قرار بگیریم که لازم شود مشترکاً از خودمان دفاع کنیم، با یکدیگر وحدت اعتباری می یابیم. مثلاً در هواپیما از قومیت ها و ادیان متفاوت نشسته اند و هواپیما دچار آتش سوزی شده است اینجا بر اثر این حادثه و به اقتضای موقعیت یک وحدت اعتباری شکل می گیرد تا مشکل حل شود. **جامعه اصحاب پیغمبر پیش از فتح مکه هم وحدت حقیقی دارد و هم وحدت اعتباری.** در آن زمان شرک یک امر آشکار است و همه اصحاب پیامبر قبول دارند که شرک در شهر وجود دارد و خطرش برای همه محسوس است. با ورود جریان ابوسفیان به داخل جامعه اصحاب پیغمبر هر دو وحدت از بین رفت. از اصحاب پیامبر کسانی لغزیدند به سمت این جریان و گفتند دیگر چه می خواهید؟ چه قدر سخت گیری و انحصار طلبی و تنگ نظری؟ این ابوسفیان است که شهادتین را گفته است، یک ابوسفیان می تواند یک شهر را دگرگون کند، کلی پول دارد، قافله تجاری دارد و در تجارت بین المللی نقش دارد، بنابراین باید اسلام آوردن ابوسفیانی که می تواند سرنوشت یک جامعه را تغییر دهد پذیرفت. عده دیگری نیز معتقد بودند که دشمن قبلاً خارجی بود و حالا داخلی شده است و تازه مسئله شروع شده است.

علامه عسگری با سند معتبر نقل می کند که سلمان و صهیب و مقداد در کوچه بودند که ابوسفیان از آنجا عبور کرد و آنها با حسرت گفتند که شمشیرهای خدا یعنی رزمندگان اسلام، گردن این دشمن خدا را نزد این جمله را زمانی گفتند که ابوسفیان شهادتین را گفته و وارد جامعه اسلامی شده و در نماز جماعت ها در صف های جلو می ایستاد. یکی از خلفای راشدین که آنجا بود گفت چرا به شیخ قریش توهین می کنید؟! توجه کنید که نگفت چرا به یکی از برادران دینی خود توهین می کنید بلکه گفت چرا به شیخ قریش توهین می کنید.

## ۲،۲. مدینه النبی و مدینه العرب

برای توضیح نکته مذکور باید به این موضوع بپردازیم که با ورود پیامبر به مدینه، دو مدینه در مدینه زاده شد؛ ۱. مدینه النبی که می خواست تاریخ را بسازد، ۲. مدینه العرب که تاریخ آنرا ساخت. مدینه النبی آن مدینه ای است که ملاکها در آن اسلامی و قرآنی باشد و پیغمبر می خواستند مدینه النبی را بسازند تا این مدینه تاریخ را بسازد. مدینه العرب اما آن اتفاقی است که رخ داد و مجموعه عوامل در آن دخیل بود؛ سابقه تاریخی، فرهنگ موجود و نیز اسلام. پیامبر فقط ده سال در مدینه بودند، ما خودمان پس از چهل سال نتوانستیم اسلام را پیاده کنیم. نمی گویم ایشان اسلام را در مدینه پیاده نکردند بلکه می گویم این به معنای آن نیست که هرکس در آن زمان در مدینه بود انسان طراز قرآن شد. بنابراین یک مدینه ای ساخته شد که به آن مدینه العرب می گویم و خودشان هم به آن مدینه العرب می گویند و اساساً پان عربیسم پس از رحلت پیامبر جان گرفت. اگر انسان متعلق به مدینه النبی باشد، باید ادبیاتش این باشد که فلانی برادر دینی شماست و ان شاء الله توبه کرده است و گناهانش بخشیده شده است فلذا باید مراقب بود لغزشی در آن نبینیم اما اگر انسان متعلق به مدینه العرب باشد، مسلمان است و به پیامبر و قرآن اعتقاد دارد، اما به شیخ قریش هم احترام می گذارد چون شیخ قریش است، پول بیشتری داشته، موقعیت بالاتری داشته، در تجارت دست داشته، سرنوشت مکه دست او بوده، این شخص به هر حال بزرگ است. بعد آن خلیفه خودش متوجه شد که اشتباه کرده و سراغ پیامبر رفت و عرض کرد که اینطور شده است، پیغمبر که ادبیات مدینه النبی داشت فرمود شاید تو برادران خودت را از خودت رنجانده ای. یعنی درست است که سلمان و ابوذر از قریش نیستند اما اینها برادر تو هستند چون هم عقیده تو هستند اما او برادر تو نیست. برادرانت را بشناس.

## ۲،۳. دو دستگی جامعه مسلمان مدینه در مواجهه با جریان ابوسفیان

پس عده ای این جریان را فرصت دیدند برای اسلام، البته بیشتر برای خودشان زیرا خودشان از قریش بودند و در بازار مکه دستی داشتند و هنگام مهاجرت به مکه فقط ۵ هزار درهم پول نقد با خودشان آوردند و حالا هم تنها تأسفی که داشتند این بود که ای کاش جمع ما قریشی ها که با ورود اسلام از هم پاشیده شد، با هدایت شدن آنها به سمت اسلام مجددا احیاء شود. حالا این جمع را احیاء شده می دیدند و با ورود این جریان به اسلام کفه ترازو به نفع قریش و در مقابل انصار سنگین میشد. با این ورود آنها دیگر در اقلیت مهاجر نبودند. بنابراین چه عیبی دارد که ورود این جریان را نیک بشماریم؟! قاعده ای در زندگی انسانی وجود دارد که انسان دلایلی را که به نفع منافعشان باشد زودتر از دلایلی قبول می کنند که به ضرر منافعشان است و از همین جهت است که یک قریشی که برای بازار مکه است و سالها با ابوسفیان زندگی کرده است و مسلمان شده و در مقابل او در جنگ ها ایستاده، وقتی شاهد این باشد که او شهادتین سر می دهد، راحت تر قبول می کند تا کسانی مثل ابانر و سلمان.

بنابراین با این ورود وحدت حقیقی از بین رفت و عده ای گفتند اینها دشمن داخلی هستند و عده ای آنها را مسلمان دانستند. اما وحدت اعتباری هم از بین رفت زیرا دیگر دشمن مشترکی وجود ندارد که مسلمین بر علیه آن با یکدیگر متحد شوند. اینگونه بود که هر دو وحدت از بین رفت و جامعه نخبگان مدینه یا همان اصحاب پیغمبر دوپاره شدند، یک پاره تصور می کردند که فرصتی به وجود آمده است و قدرت مسلمانان با ورود اشراف قریش به جامعه اسلامی افزایش یافته است و عده ای نیز فکر می کردند کار پیچیده تر شد و روزهای سخت تری در پیش روی است.





این اتفاق در زمان پیغمبر رخ داده است منتها تا زمانی که پیغمبر در قید حیات بودند این زخم ایجاد شده سر باز نمی کند و فرمایشات پیامبر فصل الخطاب است، اما پس از پیغمبر این زخم سرباز کرد. بنابراین مسائل از سقیفه آغاز نشد بلکه مسائل آغاز شده بود پیش از آنکه سقیفه ای وجود داشته باشد.

در نشر و نوآوری نگاه  
نهاده‌های آینده

### 3. تأسیس حزبی مخفی و سکولار درون جامعه اسلامی

جریان ابوسفیان با ورود به مدینه تبدیل به یک حزب مخفی سکولار شد. اگر دوست ندارید سکولار بگویید، به جای آن دنیاگرا بگذارید. این حزب بر اساس همان منشور سه اصلی اصالت طبیعت، لذت، قدرت عمل میکند. چرا حزب است؟ چون دنبال قدرت است. چرا می گوئیم دنبال قدرت بودند؟ چون بودند، تأسیس امپراتوری اموی که یک تحلیل نیست! تأسیس امپراتوری محتاج برنامه ریزی و تشکیلات و سازماندهی و بودجه زمانی و دیناری به تعبیر آن روز می باشد. کار نیاز است تا یک قدرت شکل بگیرد. پس جریان ابوسفیان دنبال قدرت بودند، چون دنبال قدرت بودند حزب بودند و چون سکولار یا دنیاگرا بودند مخفی بودند زیرا اعتقاداتشان با اعتقاداتی که این جامعه جدید و انقلاب نو را ایجاد کرده بود در تنافر و تضاد قرار داشت فلذا نمی توانستند نیت خودشان را از ورود به جامعه اسلامی علناً اعلام کنند.

حالا یک حزب مخفی سکولار وارد جامعه پیغمبر شده که اصحاب پیغمبر را می شناسد اما همه اصحاب پیغمبر این حزب را نمی شناسند. این حزب اصحاب پیغمبر را می شناسد چون داخل جامعه اصحاب پیغمبر است و این جامعه کاملاً باز است و هیچ راز نهفته ای ندارد، همه می دانند حضرت علی چه می گوید و چگونه زندگی کرده است، همه گرایش های مختلف را در جامعه اصحاب پیغمبر می دانند. اما آیا جامعه اصحاب پیغمبر این حزب را می شناسد؟ ممکن است برخی بو برده باشند اما به این روشنی و وضوحی که ما الان از یک افق ۱۴۰۰ ساله به قضایا نگاه می کنیم بعید است! ما بر اساس ۱۴۰۰ سال تجربه داریم صحبت می کنیم. آنها هنوز تجربه ای ندارند و تاریخ هنوز از این مرحله عبور نکرده است تا قضیه روشن شود. ما می گوئیم حزب هستند چون امپراتوری اموی را دیده ایم اما آنها چگونه بگویند آنها حزب هستند؟ آن هم حزبی مخفی و سکولار! بنابراین عموماً جامعه اصحاب پیامبر نمی توانستند آنها را ببینند در حالی که آنها به خوبی جامعه اصحاب پیغمبر را می دیدند. هر چند برخی اصحاب پیغمبر مثل حضرت علی نسبت به آنها آگاهی داشت و از همین جهت است که به تعبیر اهل جماعت تنها خلیفه ای که فریب آنها را نخورد و مقابلشان ایستاد حضرت علی (ع) بود.

### 4. اصحاب پیامبر در همکاری استراتژیک با حزب سکولار و نگاه تاکتیکی حزب به

#### همکاری

نتیجه ای که می خواهیم بگیریم آن است که همکاری بخشی از اصحاب پیغمبر با این حزب مخفی سکولار استراتژیک و دراز مدت است. من اگر جای این اصحاب باشم اینگونه فکر می کنم که «من صحابی پیغمبر هستم، جزو اولین کسانی هستم که در همان سالهای دوم و سوم ایمان آوردم اما چون از بنی هاشم نبودم در شعب ابی طالب محاصره نشدم ولی درد آنها را درک می کنم، اصلاً من با پیغمبر مهاجرت کردم و به مدینه آمدم، من الان به طور بالقوه در رأس همه قضایا قرار دارم.» ابوسفیان چه زمانی قرار است ادعا کند که می خواهد جانشین پیامبر شود وقتی ۲۰ سال سابقه جنگ با پیغمبر دارد؟ آن کسی که ممکن است مدعی شود و عده ای هم از این ادعا حمایت کنند، اولین کسی است که به پیامبر ایمان آورده و در غدیر نیز به نام او خطبه خوانده شده است، دستور قرآن این بوده که امامت، ادامه و استمرار یابد. بنابراین رقیب من علی است نه ابوسفیان لذا ابوسفیان برای من فرصت است و علی برای من رقیب. اینگونه است که همکاری اصحاب پیامبر با این حزب مخفی سکولار، یک همکاری استراتژیک و راهبردی بود. اما از آن طرف همکاری این حزب با آنها یک همکاری تاکتیکی بود و نه استراتژیک و این مادر بسیاری از مشکلات شد. یکی از دلایلی که اینها نتوانستند



از حکومت دفاع کنند و نهایتاً حکومت در خاندان هیچ کدامشان نهادینه نشد آن بود که اینها حزب گفته شده را نمی شناختند و توانایی تحلیل آنرا نداشتند که قرار است قاتل جانشان شود نه نردبان قدرتشان.

پس سقیفه چه بود؟ سقیفه معلول این قضایا بود؛ انصار احساس ترس کردند یعنی دیدند تمام قریش (دشمنان و یاران پیامبر) کنار هم جمع شدند و حالا دارند راه دیگری می روند و به ما انصار طور دیگری نگاه می کنند. **بازآوری نگاه نهائیتاً انصار کوتاه آمدند و تسلیم شدند.** کار انصار قابل توجیه نیست، در اینجا قصد تبیین آنرا داشتیم. **نهائیتاً آینده**

## ۵. امامت رکن رکن دین اسلام

نظام سیاسی در زمان پیغمبر نظام امامت بود فلذا ما دوازده امام نداریم بلکه سیزده امام داریم و امامت نیز با حضرت علی آغاز نشده بلکه با پیغمبر شروع شده است. نظام سیاسی در زمان پیغمبر چه بود؟ سلطنت بود؟ پیغمبر از طریق سلطه نظامی بر مدینه حاکم شد؟ پیغمبر کودتا کرد؟ در کتاب امامت و جهان امروز توضیح داده ام که پیغمبر دقیقاً بر اساس سیره امامت اقدام کردند، امام امامت خود را ابراز می کند و تمام امامان ما به دلیل ابراز امامت شهید شدند. پیغمبر با اعلام بعثت خویش امامتش را ابراز کرد. امام در جهت آزادی و آگاهی مردم می کوشد، پیغمبر هم همین کار را کرد. امام انتظار ظهور امت خود را می کشد و پیغمبر ۱۳ سال منتظر امتش بود تا اینکه امتش در یثرب ظهور کرد. وقتی که امت ظهور کرد، امام امامت می کند و نظام سیاسی امامت و حکومت سیاسی را تشکیل دادند و مدینه آمد گفت من مسلمان هستم و ما را رهبری کن. **اساساً اتمام دین و اکمال نعمت الهی با امامت است و اگر اصل امامت در اسلام نبود، اسلام نمی توانست چیزی بیشتر از آیین عیسی و موسی باشد.** مگر در غدیر آیه قرآن نازل نشد که فرمود «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی»؟ پس این حرف ما نیست، حرف خداست. اسلام منهای غدیر اسلام منهای اسلام است. این قابل اثبات است که پنج اصل دین (توحید، نبوت، عدل، امامت، معاد) با یکدیگر در ارتباط و تناسب همدند هستند. فلذا اگر اینها را از هم تجزیه کنیم همه شان را از دست می دهیم. اینها یک سیستم اعتقادی هستند و سیستم اینگونه است که اگر آنرا تجزیه کنید از بین می رود. دو مولکول هیدروژن و یک مولکول اکسیژن می شود آب، تجزیه اش که کنید هیدروژن آتش می گیرد و اکسیژن آتش می زند اما آب آتش را خاموش می کند. اگر اسلام را تجزیه کنیم نمی توانیم بگوییم این نصف اسلام و آن هم نصف دیگر اسلام است، اتفاقی که می افتد آن است که نه این اسلام خواهد بود و نه آن اسلام.

## ۶. تغییر نظم سیاسی در جامعه اسلامی پس از وفات پیغمبر

نظام سیاسی در زمان پیغمبر نه سلطنت بود نه خلافت، امامت بود. استدارجی که پس از پیغمبر ایجاد شد آن بود که جامعه از نظر سیاسی به آن جایی بازگشت که پیش از پیغمبر بود؛ یعنی سلطنت. این حزب مخفی مخوف سکولار تلاش کرد تا ابتدا حضرت علی را به استخدام اهداف درازمدت خودش در بیاورد؛ ابوسفیان به حضرت علی مراجعه کرد و گفت دستت را بده تا من با تو بیعت کنم، اگر من با تو بیعت کنم احدی از بنی امیه تخلف نخواهد کرد، اگر بنی امیه با تو بیعت کند احدی از بنی عبدمناف تخلف نخواهد کرد، اگر بنی عبدمناف با تو بیعت کند احدی از قریش تخلف نخواهد کرد، اگر قریش با تو بیعت کند احدی از مسلمین تخلف نخواهد کرد. حسابش هم درست بود اما حضرت علی فرمودند تو هیچگاه خیرخواه اسلام نبوده ای. یعنی حضرت علی می فرمایند آن لحظه ای که شاهدتین را هم گفتمی خیرخواه اسلام نبودی. من به سواره و پیاده تو احتیاجی ندارم. این عبارت حضرت علی که من به سواره و پیاده تو احتیاجی ندارم اما اینکه ابوسفیان اعلام کرده در آن جلسه که من قدرت نظامی هم دارم نیامده است، این جوابی که امام علی به او دادند باید پاسخ اظهار و ابرازی باشد که در تاریخ سانسور شده است! خب ابوسفیانی که درب خانه حضرت علی (ع) را زده است، درب خانه کسانی را که مترصد بودند زمام امور را در دست بگیرند نرفته و با آنها وارد یک بحث راهبردی نشده؟ می شود چنین چیزی را قبول کرد؟ شواهد این است که به سراغ آنها نیز رفته و این همکاری را منعقد کرده است. شواهد چیست؟ عصر فتوحات!





مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

یکی از نقاط دردناک تاریخ آن است که فرماندهان سپاه کفر در زمان پیغمبر تبدیل شدند به فرماندهان سپاه اسلام در عصر فتوحات! فرماندهان سپاه کفر در زمان پیامبر چه کسانی بودند؟ خالد بن ولید، اکرمه بن ابی جهل، یزید بن ابی سفیان، معاویه بن ابی سفیان. اینها سرداران سپاه اسلام در عصر فتوحات شدند و بسیاری از سرداران اسلام در عصر پیغمبر، خانه نشین شدند حتی طلحه و زبیر. همچنین نقل شده که خروج آنها از مدینه هم یک مقدار ممنوع شد، علتش هم این بود که اینها بالاخره دارای حافظه طبیعی بودند و دوران ۲۰ سال جنگ را یادشان بود و ممکن بود حرف هایی بزنند که این تحولات (انحرافات) جدید با آنها سازگار نباشد. اساساً یکی از دلایلی که احادیث منقول از پیامبر را آتش زدند همین بود که آنها تعارض داشت با این تحولات و مقتضیات و قدرت جدید. در حقیقت محمدزادایی جامعه دقیقاً از لحظه رحلت پیغمبر آغاز شد.

## ۷. سه خلیفه قربانی می شوند

خلفای راشدین منهای حضرت علی که قضیه متفاوتی دارد قربانی شدند. مرگ ابابکر را برخی مشکوک دانستند و آقای یوسف غلامی کتابی دارند به نام پس از غروب و آنجا اظهار تردید کردند و عقیده دارند ابوبکر کشته شده است. البته ایشان عامل این قتل را حزب اموی نمی داند و آنرا در رقابت های سیاسی میان نخبگان آن زمان جستجو میکند اما من استبعادی نمی بینم که کار امویان بوده باشد زیرا در هر پرونده جنایی اولین نقطه ای که یک کارآگاه بررسی میکند ذی نفع است و در این قتل ذی نفع چه کسی بود؟ نهایتاً قدرت در خاندان چه کسی نهاده شده؟ امویان! به هر حال باید بررسی شود. من الان در این زمینه ادعایی ندارم و نسبت به مشکوک بودن یا نبودن آن حرفی ندارم، صرفاً گفتم برخی ابراز شک و تردید می کنند.

اما درباره خلیفه دوم شکی نیست که توسط مغیره بن شعبه ترور شده است. در توجیه این ترور گفته اند که مغیره نسبت به غلامش سخت گیری می کرد و غلامش عصبانی شد و خلیفه را کشت و نهایتاً این غلام گم شد. خوب اگر این غلام از دست اربابش ناراحت بود چرا اربابش را نکشت؟ کشتن اربابش که راحت تر بود؟ بالاخره خلیفه نگهبان دارد. خلیفه دوم در موقعیتی قرار داشت که قلمروی اسلامی توسعه پیدا کرده و آسیای غربی را گرفته بود و می رفت که افریقای شمالی را هم فتح کند و طبیعتاً باید نگهبان هایی باشند که از آن محافظت کنند. بنابراین اینطور نیست که کشتن خلیفه کار ساده ای باشد و بعد هم بتواند فرار کند.

درباره خلیفه سوم، عثمان از قبیله بنی امیه بود اما از قبیل بنی امیه نبود؛ یعنی عضو این حزب نبود. عثمان در مکه به پیامبر ایمان آورد و خیلی هم پول در راه اسلام خرج کرد ولی به هر حال او نیز هوایی قدرت شد و خلیفه شد. با این شرط هم خلیفه شد که بر اساس سنت شیخین عمل کند و سنت آنها نیز اینطور نبود که پیغمبر به اسلام دعوت کند و آنها منع کنند بلکه سنت آنها همین بود که همکاری شکل گرفته با حزب مخفی و قدرتی که شکل گرفته بود حفظ شود. خوب دوران عثمان هم سپری شد و کم کم سن عثمان خیلی بالا رفت. اگر میانگین اعدادی که برای سن او گفته شده را بگیریم، ۹۰ سال داشته است و اگر او به مرگ طبیعی از دنیا می رفت، همانطور که بعداً آشکار شد مدینه با حضرت علی بیعت می کرد و هیچ بهانه ای برای تمرد و ایستادگی در مقابل خلیفه جدید وجود نداشت. این بود که عثمان را معاویه کشت! اما چگونه می گوئیم عثمان او را کشت؟!!

یک روایت از قتل عثمان توسط معاویه برای این خلدون است؛ او اینرا با این صراحت نگفته است اما زمینه هایش را گفته است. می بینیم که یک مفاخره هایی در دربار دمشق صورت می گیرد میان نخبگان که متضمن توهین هایی است که به نخبگان غیرقرشی می شود و حتی کار به فحاشی و کتک کاری می رسد. در میان نخبگان یک نارضایتی عمومی ایجاد می شود و سه پرچم از کوفه، بصره و مصر به سمت مدینه حرکت می کند، یکی به نام حمایت و پیروی از حضرت علی، یکی به نام حمایت و پیروی از طلحه و یکی به نام حمایت و پیروی از زبیر، در حالی که نه حضرت علی این گروه ها را سازماندهی کردند و برانگیختند و نه طلحه و زبیر! این گروه ها چگونه سازمان یافتند و چه بودجه ای در راه این سازمان یافتگی خرج شد و چگونه به سمت مدینه اعزام شدند؟ همچنین می بینیم که از ابتداء حضرت علی تلاش می کنند که این آتش را خاموش کنند. اینها در سه نقطه کنار مدینه اردو زدند. حضرت علی فرمودند که پیغمبر فرموده است کسانی که در این سه نقطه اردو می زنند ملعون هستند. طلحه و زبیر نیز تأیید کردند که ما نیز شنیدیم که پیغمبر چنین حرفی



زند. حالا یک دسته می گویند علی، دسته ای می گوید طلحه و دسته ای دیگر زبیر. توجه کنید که اینجور سازماندهی ها یک بدنه اجتماعی دارد و یک سازمان رهبری کننده دارد و الزماً بدنه اجتماعی اطلاعی از آن سازمان رهبری کننده ندارد. یک عده ای هم بودند که وقتی دیدند حرکتی به وجود آمده که در حال اعتراض هستند و از تبعیض نژادی و ناعدالتی اقتصادی و غیره شکایت دارند دور اینها جمع شدند. اما چرا این سه نفر؟ علی که مشخص است، بالقوه معلوم بود مدینه به او رأی می دهد. طلحه پسر عموی ام المومنین عایشه است و زبیر هم شوهرخواهر ام المومنین عایشه است و اگر طلحه و زبیر بیایند، ام المومنین عایشه هم می آید و اگر عایشه بیاید، می شود داماد پیغمبر را در مقابل همسر پیغمبر قرار داد. شد آنچه شد و عثمان کشته شد! خیلی حضرت علی تلاش کردند این آتش خاموش شود اما کسانی بودند که از درون دستگاه دارالخلافه مانع می شدند. این نقشه ای است که ابن خلدون به طور ضمنی در کتاب تاریخش العبر ارائه می کند. او تمام قطعات پازل را آورده است اما آنها را کنار یکدیگر نچیده است که ما این چینش را در کتاب نخستین رویارویی های اسلام و سکولاریسم انجام داده ایم.

اما به یک شکل دیگری هم معاویه مسئول خون خلیفه سوم است و آن این است که معاویه در دمشق ارتش حرفه ای ساخته بود ولی عثمان ارتشی نداشت، درخواست و التماس کرد که معاویه نیرو بفرستد تا از او دفاع کند، معاویه نیرو فرستاد و گفت می روید به سمت مدینه، اطراف آنجا اردو میزنید اما داخل آنجا نمی شوید، نگوئید ما حاضریم و معاویه غائب است، خیر معاویه حاضر است و شما غائبید! همینطور هم شد؛ وارد مدینه نشدند تا خلیفه سوم کشته شد. موقعی که به خلیفه سوم حمله کردند، نائله برای دفاع از جان همسرش خودش را روی او انداخت و طبق نقل ها خلیفه در حال خواندن قرآن بود و هنگامی که ضربات را به بدن خلیفه سوم وارد می کردند، چهار انگشت نائله هم قطع شد، سرانجام پیراهن خونی خلیفه سوم را به همراه چهار انگشت نائله را به دمشق بردند و در مسجد اموی دمشق آویختند تا ایجاد انگیزه کنند برای تمرد در مقابل خلیفه چهارم. این در حالی بود که معاویه قدرت داشت از جان خلیفه دفاع کند ولی او را رها کرد تا عثمان کشته شود. با این اوصاف اگر معاویه عثمان را نکشت چه کرد؟!

بنابراین مرحله به مرحله حزب مخفی سکولار امویان توانست اول در شام و پس از جنگ جمل و صفین و نهروان در کل قلمروی اسلامی یک قدرت سیاسی ماندگار، البته با شعار لا اله الا الله محمد رسول الله ایجاد کند.